

## بررسی مفاهیم اصلی نظام فکری عارفان و صوفیان شیعه و سنی

دکتر محمدرضا ساکی<sup>1</sup>

غلامرضا گردان<sup>2</sup>

### چکیده

شناخت هر شخصیت و دامنه علم و اندیشه هر شخصی یا مکتبی، از راه مطالعه آثار آنان میسر است. هر چند آنچه را که عارف بیان می کند یا می نویسد، تنها رشحاتی از عالم درون اوست، نه همه آنچه که در درونش گذشته است، لیک از همین اندک رشحات درونی وی می توان به نتایج دست یافت. در این جستار تلاش می کنیم تا با بررسی آثار عارفان و صوفیان، نشان دهیم که اساس و پایه نظام فکری اینان - چه سنی و چه شیعه - اعتقاد و باور به ولایت است. به سخن دیگر، ولایت، اصلی اساسی است که این مسلک را به مذهب شیعه پیوند می دهد.

**کلید واژه:** عارف، صوفی، شیعه، سنی، ولایت.

---

r.saki\_33@yahoo.com

تاریخ پذیرش  
93/9/15

1- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

2- مربی دانشگاه آزاد اسلامی بروجرد

تاریخ دریافت  
93/3/5

## مقدمه

عارف تا زمانی که در «سیر الی الله» طی طریق می کند، از حال خود با خبر است. اما در سیر فی الله - که از هستی خود نیست می شود و به هستی خدا، هست می گردد - دچار حیرت و تحیر می گردد و بی خبر از خود و کاینات است.

گر بدو گویند هستی یا نئی      سربلندی عالمی، پست کئی  
در میانی یا برونی از میان      برکناری یا نهانی یا عیان  
فانئی یا باقئی یا هر دوی      هر دوی یا تونئی یا نه توی  
گوید اصلاً می ندانم چیز من      وین ندانم هم ندانم نیز من  
(عطار، 1384: 248)

بنابراین در بررسی آثار ثبت شده از عرفا، باید توجه داشت که این آثار، بیان بعد از ادراک آنان است، نه بیان حین الادراک، زیرا عارف در این حالت به بسیاری از حالات خود، حتی به عرفان خویش، نیز معرفت و آگاهی ندارد. مقامات دیگر عرفانی نیز مانند محو و فنا و... این گونه اند. اما باید توجه داشت که تعبیری نظیر «محو و صحو و ...» در حریم قدس معصومین (ع) اصلاً راه ندارد، زیرا آنان با وجود این که در عالم بشری هستند، در عالم وحدت الهی نیز حضور دارند. به سخن دیگر در عین حال هم محکوم به حکم کثرتند و هم محکوم به حکم وحدت و «همیشه خود را مقهور اسماء الهی می دانند، بلکه می بینند و لحظه ای از آن غفلت ندارند و هیچگاه از مقام عبودیت غافل نبوده اند.» (محیطی، 1381: 68) زیرا آنان مظهر اسم جامع الله هستند، اینان مظهر «یا من لا یشغله شأن عن شأن» (قمی، 1380: جامعه کبیره) نیز هستند.

بنابراین اگر بخواهیم، بدون انحراف و لغزش مفاهیم اصلی موجود در متون عرفانی را بررسی کنیم و به نتایج درست دست یابیم، ناگزیریم که آبشخور آن مفاهیم را بکاویم، یعنی: ریشه آن مفاهیم را باید در اقوال، آثار و اعمال رسول گرامی اسلام (ص) و خاندان مطهرش جستجو نماییم، زیرا متصوفه - عامه و خاصه - خود را مقید و ملزم به پیروی از آل الله و سیره و سنت آنان می دانستند و از همان آغاز به حفظ و ثبت اقوال و آثار آنان همت گماشته اند. حتی می توان گفت اگر از سخنان مشایخ خود نیز بهره برده اند، بدین جهت بوده است که آنان را ادامه دهنده راه انبیا و اولیا، که پرورش و تربیت نفوس است،

\_\_\_\_\_ « بررسی مفاهیم اصلی نظام فکری عارفان و صوفیان شیعه و سنی » (11-22) 13

دانسته‌اند. هر چند در این رهگذر گزاره گویی‌هایی نیز در متون عرفانی راه یافته است، که اهل فن و نظر به راحتی آنها را در می‌یابند.

به هر حال متون نظم و نثری که از متصوفه باقی مانده است، چیزی نیست جز شرح و بسط و تأویل و تفسیر آموزه‌های عرفانی و اقوال و مأثورات و مآثر آن بزرگواران (علیهم السلام). به سخن دیگر آنچه را که امامان شیعه - که دنباله رو رسول گرامی اسلام (ص) و در واقع نفس ایشان بودند - در سه قرن اول هجری بیان کردند، عارفان و صوفیان محقق ادوار بعد، روح و جوهره آن تعالیم را تفسیر نمودند. در این مقاله تلاش خواهیم کرد تا این مفهوم را مشروح تر بازنماییم و توضیح دهیم.

### بحث و بررسی

از جمله مسایل مهم و اساسی عرفان و تصوف وجود دو کانون «شریعت» و «حقیقت» است، که یکی بی دیگری چندان مطلوب آنان نیست. «وظیفه حقیقت، محافظت معنای روحانی مُنزلات الهی یعنی معنی باطنی و مکتوم است. وجود اسلام روحانی وابسته به محافظت و حمایت این معنی است.» (کربن، 14:1371)

«شریعت» سیمای ظاهری حقیقت است و «حقیقت» سیمای باطنی شریعت. بنابراین یکی بی دیگری قابل تصور نیست و مسلمان واقعی کسی است که این دو را رعایت نماید. به سخن دیگر مسلمان یاشیعه واقعی کسی است که پیوستگی بین شریعت و حقیقت، یعنی: نبوت و امامت را مراعات نماید به نحوی که ظاهر از باطن و باطن از ظاهر جدا نشود.

هانری کربن می‌گوید: «اگر باطن بر ظاهر غلبه کند و آن را تحت الشعاع قرار دهد و در نتیجه امامت بر نبوت برتری یابد، وضع مذهب اسماعیلی است... اما اگر باطن با نتایج آن بدون قبول ظاهر باشد، شکل عقیده شیعیان افراطی یا غلات است، اما در مقابل ظاهر بدون باطن، تعبد به ظاهر الفاظ است و در حقیقت نفی ارثیه، یعنی علم باطن است که از طرف پیغمبر (ص) به امامان منتقل شده است و این نفی و انکار، تنقیض تمامیت اسلام است. بنابراین باطن به عنوان محتوای معرفت و ولایت به عنوان تشکیل دهنده نوع روحانیتی که مستلزم آن معرفت است، با یکدیگر قرین شده، عرفان اسلام را در تشیع نمودار ساخته است و این مفهوم را «عرفان شیعی» می‌نامند.» (همان: 44-43) به سخن دیگر می‌توان گفت:

نسبت ظاهر به باطن، مثل شریعت است به حقیقت و نبوت به ولایت «بنابراین، شیعیان به معنی واقعی کلمه، کسانی هستند که به ادراک اسرار امامان نایل شده اند... کلیه اشخاصی که ادعا کرده اند یا ادعا می‌کنند تعالیم ائمه به ظاهر دین - یعنی به مسایل حقوقی و اجرای تشریفات دینی - محدود است، حقیقت تشیع را مثله کرده اند؛ قبول باطنی بودن احکام اسلام، با حذف بی قید و شرط شریعت و چشم پوشی از ظاهر دین، ملازمه ندارد؛ منظور از قبول باطن این است که شریعت اگر متضمن حقیقت و باطن نباشد، تیرگی و غلامی است و به جای این که پذیرای ظهور معانی جدید و پیش بینی نشده باشد، فهرستی از عقاید جزمی و شرعیات خواهد بود.» (همان: 59)

تصوف که در جهت معنای روحانی وحی و قرآن هدایت می‌شود، بیشتر حول کانون حقیقت می‌چرخد. بنابراین، حقیقت مذهب و مسلک تصوف در برگیرنده «معرفه النبوه» و «معرفه الامامه» است و براین اساس صوفیان راستین مانند شیعیان واقعی، با تبعیت از «ولایت»، برحسب اصول هدایت ارشادی، امامت، را پذیرفته اند، چرا که در مفهوم ولایت «امام» و «ولی» نهفته است و این مفهوم هم شامل «معرفت» است و هم واجد معنی «محبت». از این دیدگاه می‌توان گفت: تصوف همان تشیع و تشیع همان تصوف است. زیرا هر دو مذهب به باطن اعتقاد دارند. باطنی که پیامبر اسلام (ص) بر آن اشراف داشتند و بعد از آن حضرت، به وسیله جانشینان وی - ائمه علیهم السلام - ظاهر شده است. این معنا را در کلام صوفیان و عارفان محقق می‌توان یافت.

با توجه به این که تصوف به معنی اخص، کوششی است برای ادراک باطن وحی، می‌توان این نکته را دریافت که چنانچه کسی به عنوان صوفی، عارف، شیعه و هر نام دیگری، به باطن اعتقاد داشته باشد، ولی به مبادی و محور آن، یعنی: ولایت، توجه نکند، مسلماً نه صوفی است و نه شیعه. بنابراین می‌توان گفت: تصوف شیعی - گرچه چنین نام و عنوانی نداشته است - از صدر اسلام و روزگار حیات رسول گرامی (ص) وجود داشته است.

به سخن دیگر تشیع چیزی به جز باطن اسلام و حقیقت آن نیست و اعتقاد راستین به اسلام، همین است. عارفان و صوفیان راستین اهل سنت نیز، به جهت آنکه معتقدند، دین بدون ولایت پوسته و ظاهری بیش نیست، در حقیقت شیعیانی هستند که بر حسب ظاهر دسته بندیهای مذهبی، عنوان اهل تسنن دارند. این معنا را می‌توان از سخنان سید حیدر

\_\_\_\_\_ « بررسی مفاهیم اصلی نظام فکری عارفان و صوفیان شیعه و سنی » (11-22) 15

آملی دریافت که می گوید: «علمی نیست مگر این که اینها- اهل بیت - منبع آن و سرّی نیست، مگر این که، اینها معدن آن هستند. اینها رؤسای اهل شریعت و پیشوایان اهل طریقت و قطب های پایه های حقیقت هستند. اینها خلفای الهی در زمین و آسمان و مظاهر کبریایی جلال حق در ملک و ملکوت هستند.» (بینا، 1363 : 151-150)

اقوال و آثار اهل بیت (ع) پس از قرآن، به عنوان دومین سرچشمه معارف اسلامی، برای محققان و پژوهشگران صوفیه - اعم از عامه و خاصه - به شمار می آید. گفتار آن بزرگواران، افزون بر ظرافتهای بلاغی و زیباییهای هنری، گنجینه‌ای تمام نشدنی از حکمت و معرفت است. علاوه بر این بسیاری از احکام و معارف، که در قرآن به صورت موجز بیان شده، توسط ائمه شیعه (ع) تفسیر و شرح شده است. این بزرگواران بطون تو در توی قرآن را بازگشایی و تفسیر و تشریح کرده اند. برای همین است که متون گوناگون - نظم و نثر - صوفیان و عارفان محقق چیزی نیست جز شرح و بسط و تفسیر اقوال و مآثر اهل بیت حضرت محمد (ص).

یکی از کسانی که علی (ع) را سرچشمه علوم اسلامی معرفی کرده است، ابن ابی‌الحدید معتزلی است که می گوید: «علی سرآمد همه فضایل و سرچشمه آنهاست. در فضایل و کمالات شایسته مجد و عظمت، هیچ کس به پایه او نرسید. هر کس بعد از وی در علم و فضیلت به مقامی رسید، علوم و فضایل خود را از او گرفته و از وی پیروی نموده و به روش او رفتار کرده است و از این لحاظ همگی رهین منت او هستند.» (مهریزی، 1380: 44)

همچنین وی سرچشمه علوم نظیر: تفسیر، فقه، کلام، نحو و... را از امیرمؤمنان علی (ع) می داند و در توضیح علم طریقت و تصوف، می گوید: «یکی دیگر از علوم، علم طریقت و حقیقت و احوال تصوف است. ارباب تصوف در تمام بلاد اسلامی خود را به آن حضرت منسوب می دانند و به علی که می رسند، ایست می کنند. چنان که بزرگان صوفیه مانند: شبلی، جنید بغدادی، سری سقطی، ابویزید بسطامی، معروف کرخی و غیره هم به این مطلب تصریح کرده اند. کافی است که بگوییم تمام فرقه های صوفیه خرّقه خود را، که تا امروز شعار آنهاست، با سلسله نسب به علی (ع) مستند می دارند.» (همان: 47)

انسانها به لحاظ تفاوتهای طبیعی، درجات مختلفی دارند و نمی توان گفت که همه نوع بشر به یکسان حقایق عالم و بطون قرآن را در می یابند، به همین سبب برای رسیدن به

کمال می باید، با عنایت به درجه، مرتبه و موقعیت خود، حرکت کنند: «لهذا شرایعی که خداوند حکیم‌علیم به جهت تربیت و تکمیل بنی نوع انسان بر لسان حکمت زای انبیا و رسل علیهم السلام و به واسطه وحی سماوی، جاری و نازل فرموده می‌باید بر حسب مراتب بطون و ظهور انسان، مشتمل بر مراتب بطون و ظهور باشد؛ چنان که از اهل عصمت وارد است که: کلام الله علی أربعه، ألبارة و الاشارات و اللطائف و الحقایق. فالعبارة للعوام والاشارة للخواص و اللطائف للأولیاء و الحقایق للأنبیاء.

کلام خدا بر چهار مرحله استوار است: عبارات برای عامه مردم و اشارات و کنایات آن مخصوص خواص و لطایف و ظرایف آن ویژه اولیا و حقایق آن خاص پیمبران است. تا آنکه به هر مرتبه از مراتب ظاهر و باطن شریعت و دین الهی، مرتبه ای از مراتب ظاهر و باطن انسان تربیت و تکمیل یابد و انسان به مرتبه کمال خود که مرتبه جامع عبودیت کامله است، فایض گردد.» (راز شیرازی، 1363: 8)

بنابراین، اعتقاد به «باطن» مسأله‌ای نیست که در قرون بعد از ائمه (ع) پدید آمده باشد، زیرا در احادیث معصومین (ع) به روشنی آمده است که قرآن دارای ظاهری و باطنی است و باطن، خود دارای بطونی تو در تو تا هفت بطن، که به شخص پیامبر (ص) ختم می شود. مولوی در بیت‌های زیر به حدیثی اشارت کرده است که با الفاظ گوناگون و محتوا و

مضمونی تقریباً یکسان نقل شده است:

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر، باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که درو گردد خرده‌ها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیرو بی ندید
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو، آدم را نبیند جز که طین
ظاهر قرآن، چو شخص آدمی است	که نقو شش ظاهر و جانش خفی است

(مولوی، 1364: 4244/3)

آن حدیث این است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَ وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ أَلَى سَبْعَةِ أَبْطَانٍ». این حدیث شریف، از احادیثی است که شالوده و اساس تفکر تشیع و تصوف، یعنی باطن‌گرایی را پی‌ریزی کرده است. اعتقاد به باطن، البته با حفظ ظاهر، بنا و پایه و اساس مذهب تشیع است. می‌دانیم که امیرمؤمنان علی (ع) دارای اصحاب سیر بود، یعنی همان خواص شیعه. هم

\_\_\_\_\_ « بررسی مفاهیم اصلی نظام فکری عارفان و صوفیان شیعه و سنی » (22-11) 17

علی(ع) و هم جانشینان وی - ائمه (ع) - با چنین یارانی مفاوضاتی داشتند که اساس تفاسیر معتبر قرآن قرار گرفته‌است و بعدها صوفیان، اصول این تفاسیر روحانی را جمع‌آوری کرده‌اند: «قدیمترین تفسیر روحانی قرآن به وسیله تعالیمی که از طرف ائمه شیعه در طی مفاوضات با اصحاب، به عمل آمده، تشکیل یافته و اصول تفاسیر روحانی آنان به وسیله صوفیان جمع‌آوری شده است.» (کربن، 1371: 18)

توجه به این نکته ضروری است که باطن‌گرایی، در میان خواص شیعه و متصوفه، به قرآن و بطون تو در توی آن خلاصه نشده‌است، بلکه دامنه آن به اصول و فروع دین نیز کشیده شده‌است. اینان در نگرش تأویل‌گرایانه، به احادیث و روایات با ذوق ورزی، نکته‌یابی، نهان‌پژوهی و موی‌شکافی، از لایه‌های بیرونی و دریافتهای همگانی و پیامهای پیدای سخن، گذشته و به لایه‌های درونی و باطنی آن راه یافته‌اند.

این گونه تأویلها را به روشنی در کتب صوفیان و عارفان شیعه و سنی، می‌توان دید. شیخ بهایی در بیت‌های زیر، با تأویلی زیبا از حدیث «حُبُّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيْمَانِ»، وطن را نه زادگاه و زاد بوم که ناکجا آباد، وطن الهی و مرجع اصلی آدمیان می‌داند:

گنج علم ما ظهر مع ما بطن	گفت: از ایمان بود حب الوطن
این وطن مصر و عراق و شام نیست	این وطن شهری است کان را نام نیست
زانکه از دنیا است این اوطان تمام	مدح دنیا کی کند خیرالانام
حب دنیا هست رأس هر خطا	از خطاکی می شود ایمان عطا
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر	کاورد رو سوی آن بی نام شهر
تو در این اوطان غریبی ای پسر	خو به غربت کرده ای خاکت به سر
آنقدر در شهر تن ماندی اسیر	کان وطن یکباره رفتت از ضمیر
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن	موطن اصلی خود را یاد کن

(شیخ بهایی، 1375 : 58)

شیخ بهایی تنها کسی نیست که چنین برداشتی از این حدیث دارد، بلکه پیش از وی مولانا جلال‌الدین بلخی و بعد از او شیخ اشراق، چون حدیث «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» را در تقابل و تضاد با حب‌الوطن من‌الایمان می‌دیدند، به نکته‌ای ظریف دست یافته‌اند و با تأویلی زیبا وطن اصلی انسان را وطن الهی و ملکوتی دانسته‌اند، نه زادگاه و زیستگاه

وی، (راستگو، 1376: نقل به مضمون)

نمونه دیگر تأویل قرآن است، که سرچشمه آن نیز به ائمه معصوم (ع) می رسد. مثلاً در آیه 72 سوره 33 قرآن مجید که می فرماید: «ما امانت خود را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، همه از پذیرفتن آن سرباز زدند و از دریافت آن بیمناک گردیدند. اما انسان به حمل آن مبادرت ورزید، همانا که او بیدادگر و ناآگاه است.» امام صادق (ع) «امانت» را «ولایت» تفسیرنموده‌اند. (کلینی، 277:1356) تأویل‌هایی از این قبیل را در کتب صوفیان و عارفان شیعه و سنی می‌توان دید، که پیشتر بدان اشارت رفت.

به جز اعتقاد به باطن برای آیات قرآن و روایات و احادیث اسلامی، موضوع دیگری که بین عارفان و صوفیان شیعه و سنی مشترک و مورد علاقه بسیار است، مسأله ولایت است. در خصوص ولایت ائمه معصومین (ع) و در رأس آنها علی (ع) روایات صحیح به آن اشاره کرده‌اند و نه تنها مورد قبول شیعیان است که بسیاری از صوفیان و عارفان اهل تسنن نیز این روایات را پذیرفته‌اند.

برای نمونه دو روایت را که محتوای یکسان دارند، در اینجا می‌آوریم: روایت نخست از رساله السبعین میرسیدعلی شافعی است: «... مَكْتُوبٌ عَلَيَّ بَابِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْفَلْقِ عَامٍ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَخُوهُ...» (همدانی شافعی، 1375: 95) روایت دیگر، روایتی است که سید حیدر آملی در نص‌النصوص به نقل از کتاب جامع الحدیث اخطب خوارزمی آورده است: «كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُورًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بَارِبَعَةَ عَشْرَ أَلْفٍ عَامٍ...» (آملی، 1375: 171)

حکیم سنایی غزنوی با توجه به این دو حدیث در حدیقه‌الحقیقه، چنین می‌گوید:

نه که این عقد پیش از این بوده است	در ازل تا ابد قرین بوده است
با ثریا، ثری برابر شد	چون علی با نبی برادر شد
مرتضایی که کرد یزدانش	همره جان مصطفی جانش
هر دو یک قبله و خردشان دو	هر دو یک روح و کالبدشان دو
هر دو یک دُر ز یک صدف بودند	هر دو پیرایه شرف بودند
دو رونده چو اختر و گردون	دو برادر چو موسی و هارون

(سنایی، 1374: 250)



\_\_\_\_\_ « بررسی مفاهیم اصلی نظام فکری عارفان و صوفیان شیعه و سنی » (11-22) 19

عطار نیز به این موضوع اشارت کرده است:

پیمبر گفتش ای نور دو دیده ز یک نوریم هر دو آفریده  
(عطار، 1351: 26)

بیشتر دین پژوهان و عارفان و صوفیان حقیقی، حقیقت نبوی را دارای دو بُعد بیرونی و درونی دانسته‌اند و ولایت را باطن نبوت جاوید نام نهاده‌اند. «حقیقت جاوید نبوی، وحدت مضاعف است و دارای دو بعد است: خارجی یا ظاهری، درونی یا باطنی. ولایت به طور دقیق و مشخص، باطن نبوت جاوید است؛ ولایت تحقق کلیه تکاملات نبوت است بر حسب باطن، پیش از روزگاران؛ و ادامه آن کمالات است در قرنهای قرن. همان طور که ظهور نهایی مادی از حیث بعد ظاهری در شخص محمد(ص) پدید آمد، همچنان لازم بود تا بعد باطنی نیز به جلوه مادی در آید و آن جلوه در شخصی ظهور کرد که از همه بشر به پیمبر نزدیکتر بود و او علی بن ابی طالب(ع) امام اول است.» (کربن، 1371: 63)

شریف لاهیجی متأثر از حدیث پیامبر(ص) با تشبیه نبی به آفتاب و ولی به ماه، نور این دو مقام والا را از یک نور می داند: «{همچنانکه} نور ماه مستفاد از آفتاب است، نور ولایت ولی که غیر نبی باشد، مستفاد از نبوت نبی است . . . چون نبی، اخذ نور نبوت و کمال از آفتاب ولایت خود می نماید و به جهت استنارت به نور کمال خود، محتاج به غیر نیست و متابعت دیگری نمی نماید، همچون آفتاب است که به خود روشن است و روشن کننده دیگران است و ولی یعنی ولی غیر نبی، همچون ماه است، زیرا که هر چند ولی به نور ولایت و کمال، روشن و نورانی است فاما نور او مستفاد از آفتاب نبوت نبی است، که اگر ولی نه تابع نبی بودی، به مرتبه کمال ولایت نتوانستی رسید، چه روشنایی ولی به نور نبوت نبی است و روشنایی نبی به نور ولایت خود.» (لاهیجی، 1383: 234)

ویژگی اعتقادی دیگری که بین اهل عرفان - چه شیعه و چه سنی - جایگاه والایی دارد، محبت و مودت است، که البته از ولایت جدا نیست. دوستی خاندان پیامبر(ص) چنان جایگاه والایی دارد که هر مسلمانی اگر در نمازش بر پیامبر(ص) و آل طاهرش درود و صلوات نفرستد، نمازش باطل خواهد بود. بنابراین محبت آل رسول(ص) به مذهب و مسلک و مرام خاصی وابسته نیست. اما عارفان، صوفیان و به ویژه شیعیان بر این دوستی و محبت تأکید بیشتری دارند.

پیامبر بزرگوار اسلام (ص)، نه به انگیزه شخصی و خانوادگی که بنا به دستور صریح خداوند در قرآن مجید، دوستی خاندانش را به عنوان تکلیفی دینی به امت خود، ابلاغ می‌نمایند. بیشتر مفسرین عامه و خاصه - عارف و غیر عارف - در تفسیر آیه 23 سوره شوری، منظور از القربی را اهل بیت رسول اکرم (ص) دانسته‌اند. بنابراین وقتی قرآن می‌فرماید: «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ إِجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری/23) در حقیقت به مسلمانان محبت خاندان پیامبر (ص) را تکلیف می‌کند. همچنین یکی از معانی ولایت، محبت است و محبت نیز بدون معرفت حاصل نمی‌شود. ابن عربی این محبت را نه اجری برای پیامبر (ص) که توفیقی برای امت می‌داند که به واسطه این محبت به رستگاری جاوید می‌رسند. «ثمره و نتیجه مودت راجع به خود مردم است، چون مودت سبب نجات است. به علت آنکه مودت با اهل بیت موجب نزدیکی و تناسب با آنان در افق روحانیت است که بالنتیجه مستلزم با اجتماع آنان در حشر خواهد بود، کما آن که پیغمبر اکرم (ص) فرموده است: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، بنابراین نتیجه مودت با اهل بیت چون راجع به خود امت است، در حقیقت اجری برای پیغمبر نخواهد بود.» (حسینی طهرانی، 1430 هـ.ق: 206)

امام فخر رازی نیز در تفسیر این آیه ضمن نقل روایتی از کتاب کشف زمخشری، می‌گوید: «این روایت و شواهد دیگر استدلال بر وجوب مودت اهل بیت علیهم السلام، می‌کند.» (فخررازی، 1354 ج 27: 166)

سلطان الواعظین در کتاب شبهای پیشاور، یازده حدیثی را که زمخشری ذیل همین آیه و در باب وجوب محبت خاندان رسول (ص) آورده، نقل کرده است، که در اینجا دو نمونه از آنها را می‌آوریم: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً... مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رائحة الجنَّة.» (سلطان الواعظین، 1376 هـ.ق: 66)

همچنین حدیث ثقلین، مشهورترین و واضح‌ترین روایت صحیح است که مورد قبول همه مسلمانان است. سنایی نیز با تأثیر از این حدیث می‌گوید:

مصطفی گاه رفتن از دنیا	چون بسیجید منزل عقباً
جمله اصحاب مر و را گفتند	که چه بگذاشتی بر آشفتند
گفت بگذاشتیم کلام الله	عترتم را نکو کنیید نگاه

(سنایی، 1374: 38)

### نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه تا کنون گفتیم، بابررسی و تحقیق در اصول اساسی تشیع و تصوف و عرفان به چند نکته مهم دست می‌یابیم که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

1- باور و اعتقاد به باطن قرآن و روایات و احادیث اسلامی که از معصومین (ع) به دست ما رسیده‌است. اعتقاد به باطن چیزی ساخته و پرداخته قرون اخیر نیست و در آغاز بر اساس تعالیم امامان معصوم (ع) پدید آمده‌است.

2- اعتقاد به ولایت که در حقیقت اصل و اساس عرفان و تصوف و تشیع حول این محور است و اگر بگوییم اصولی‌ترین اصل اعتقادی آنان است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. اعتقاد به ولایت نتیجه باطن‌گرایی است. که در کلام صوفیان و عارفان راستین تجلی یافته است و با توجه به این که تصوف و عرفان به معنی اخص، عبارت است از کوشش برای درک باطن وحی، بنابراین چنانچه کسی به عنوان صوفی، عارف و شیعه یا هر نام دیگری باطن را بپذیرد و به مبادی و محور آن که «ولایت» است، معتقد نباشد، مسلماً او را نمی‌توان صوفی، عارف یا شیعه نامید.

3- نتیجه باور به باطن قرآن، وحی و احادیث اسلامی و ولایت، محبت است و مودت. محبت اهل بیت (ع) اصل انکارناپذیر مسلمانی است و اگر هر مسلمان، تحت هر نام و عنوانی، محبت خاندان پیامبر (ص) را در دل نداشته باشد، در اسلامش باید شک کرد. نتیجه این محبت نیز، نه اجر و مزدی برای پیامبر اسلام (ص) که رستگاری جاوید محبان اهل بیت است.

به هر روی عرفان و تصوف را می‌توان پلی بین تسنن و تشیع دانست، زیرا در مرجع اعتقادی متصوفه و شیعیان اختلافی نیست و آنچه بین اهل تسنن و تشیع، به عنوان یک اصل اختلاف ایجاد کرده است، مسأله ولایت و امامت است، که مورد قبول عرفا و متصوفه راستین است. به همین جهت است که باور صوفیان و عارفان به ولایت، رافع این اختلاف می‌تواند بود و ما در این مقاله آن را همچون پلی دانسته‌ایم که این دو گروه اصلی مسلمانان - شیعه و سنی - را می‌تواند به هم پیوند دهد و وحدت و پیروزی بر دشمنان اسلام را در دنیا و رستگاری در آخرت را برای همه رقم زند.

